

سلسله مباحث خودشناسی

دوره ۱۹

محبت الاسلام حاج آقا نوروزی

۱۳۸۴

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين سيما بقيه الله في الارضين و لعنت الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين، اللهم ارنا الحق حق حتى ناتبه و ارنا الباطل باطل حتى ناجتنبه و اجعلنا من الذين عرفوا انفسهم

بحث ما در تعریف نهایی از بهشت و جهنم بود و اینکه با تعریف ابتدایی که از بهشت داشتیم، آیا موفق به تعریف نهایی از بهشت می‌شویم که ما را در وصول به آن تعریف ابتدای کمک کند. تعریف ابتدای این بود که مطابق با فطرت ما هم بود و با همه وجودمان آن تعریف را پذیرفتیم این بود که همه چیز مطابق با میل باشد و بماند. در ابتدای این دوره این تعریف را ارائه کردیم که مورد قبول فطرت و وجدان ما هم قرار گرفت که واقعاً ما دنبال چنین جایگاهی هستیم و به دنبال این هستیم که برسیم به جایی که همه چیز مطابق با میل ما باشد و بماند. اما آن جا کجاست؟ چه باید بکنیم که به آنجا برسیم. راه وصول به آنجا چیست؟ در مجموعه نظریاتی که مورد بررسی قرار دادیم، هر کدامشان بخشی از آن راه بیان کردند، بهشت. را تعریف کردند اما کامل نبود. نهایتاً به این نتیجه رسیدیم و می‌رسیم که اگر بهشت آنجایی باشد که همه چیز مطابق با میل فطری ما باشد. و بماند، میل فطرت ما میل به خداست، میل به هستی مطلق است، میل به عدل مطلق است و این میل، میلی است که حاصل شده و ارضا شده است. فطرت ما خدا را می‌خواهد و خدا هم هست، عدل را می‌خواهد، عدل هم هست، اینطور نیست که در عالم چیزی خارج از میزان عدل وجود داشته باشد. بنابراین همه چیز مطابق با میل فطری ما بوده، هست و خواهد بود. اما دلیل خداگاه ما چیست؟ ما گذشته از این میل فطری ناخودآگاه داریم که خدا خواه است، میل اختیاری خودآگاهیم داریم. یعنی انسان یک موجود مختاری است که با اختیار خودش سرنوشت نهایی‌اش را تعیین می‌کند، که چه می‌خواهد و چه نمی‌خواهد. این دیگر تعیین شده نیست. فطرت ما میل ناخودآگاه ما بود و تعریف شده بود و فطرت ما خدا را می‌خواست، اما در مرحله انتخاب و اختیار تعیین شده نیست و دست من و شماست. تا چه بخواهی. اگر بخواهی وارد در بهشت شوی، میل شما بهشت است. اگر بخوای وارد در جهنم شوی، میل شما جهنم است. یعنی اگر بخواهی در مسیر فطرت قدم بردارد و آنچه را فطرت شما می‌خواهد انتخاب و اختیار کرده باشی، یعنی میل ناخودآگاه شما با خودآگاهت یکی است، بهشت و جهنم است. یک معنای بهشت و جهنم همین است که اختیار و خواستن‌ها علت تا حد ورود در آن بهشت است. اگر خواستی که بهشت بروی، رفتی و می‌روی. اگر بخواستی که بروی، به بهشت نمی‌روی. بهشت و جهنم، دو معنا داری. این معنای اول بهشت و جهنم برای مرحله بعد از شفاعت است، بعد از مرگ و برزخ و قیامت و گذراندن مراحل قیامت که برسی به شجاعت که نهایتاً سرنوشت نهایی انسان دست خود اوست و با اختیار و انتخابش تعیین می‌شود. و این خواسته آنجا علت تا به است. یعنی خواستن مساوی با شدن است. با این معنایی که از بهشت در ابتدا عرض کردیم که همه چیز مطابق با میل ما باشد و بماند، اگر معنا کردیم که میل ما عبارت است از میل اختیاری ما. یعنی شما با انتخاب خودت هر چه را که برگزیدید و انتخاب کردید، همان چیز را بخواهی، همان چیز را بهش برسی، یعنی آنگونه هم شود. یعنی خواستن نه تنها مساوی با توانستن شود بلکه مساوی شود با شدن. «فیها ما تشتیها الانفس» در بهشت اینگونه است که همه چیز مطابق با خواست شماست. کدام خواست؟ خواست اختیاری. بعد مرحله شفاعت، این معنا حاصل است و تمام کسانی که حسن انتخاب دارند بلا استثناء آن موقع وارد در بهشت می‌شوند. اینکه در روایات آمده که شفاعت شامل حال شیعیان می‌شود و گناهانشان آمرزیده می‌شود، سرش وجود همین حسن انتخاب در وجود جان اینهاست که حسن انتخاب نهایتاً کار خودش را انجام می‌دهد. اما یک بهشت و جهنم دیگری هم داریم که بحث ما پیرامون آن است. این بهشت و جهنمی که عرض کردیم، یک بحث اعتقادی است که قبول و باور داریم و محل بحث ما نیست. فرض کنیم که همه ما حسن انتخاب داریم، اما الان توی بهشت نیستیم و در رنج و سختی هستیم. این جهنمی که ما الان درش قرار گرفتیم، کدام جهنم است؟ کدام جهنم است که ما نمی‌خواهیم اما بهش مبتلا هستیم؟ این چه جهنمی است که غیر اختیاری است؟ جهنم دو دسته است، اختیاری و غیراختیاری. جهنم را انتخاب نکردیم اما در دنیا در آتش جهنم داریم می‌سوزیم. مثلاً به حزن و غم و حسرت و ناکامی و ... هستیم. اینها آتش است و حرارت دارد. ورود در بهشتی که مقابلش چنین جهنم حزن و اندوه و ... است کدام بهشت است و راهش چیست؟ این بهشت، بهشتی است و جهنم آن هم جهنمی است که از الان که دنیا است، تا قبل از شفاعت به طور غیر اختیاری بهش مبتلا هستیم. یعنی خدای متعال ما را در این جهنم وارد کرده و از ما خواسته که با انتخاب و اختیار خودمان از این جهنم بیرون بیائیم و وارد در همین بهشت شویم. دو تا بهشت و جهنم داریم، یکی بهشت و جهنم قبل از مرحله شفاعت

و در عالم دنیا و برزخ و اوائل قیامت. تمام تلاش انبیاء اولیاء خدا این بوده که کاری کنند که انسانی که وارد شده در جهنم قبل از شفاعت، نجات دهند و از آن خارج کنند. والا آن بهشت و جهنم خالد و جاودان بعد از شفاعت، در اختیار تام انسان است و هیچ چیز جز خواست ما در آن اثر ندارد، حتی اگر انبیاء جمع شوند. کسی که نمی‌خواهد وارد در جهنم شود، اگر تمام شیاطین جن و انس جمع شوند که او را وارد در آن کنند، نمی‌توانند. اما بهشت و جهنمی که قبل از مرحله شفاعت است، همین الان وقتی فکرش را هم می‌کنیم، می‌بینیم که جهنم در وجود ما هست و الان جهنم داریم، مثلاً فکر این را بکنیم که بعضی نعمتها از ما گرفته شود چه می‌شود. مثلاً سلامتی ما گرفته شود، حاضر به شنیدن بحث نیستیم که مثلاً چشم نداشته باشیم، فلج شویم یا ... هی مرتب می‌گوئیم خدای نکرده ... چون جهنم است. ما واقعاً خودمان را در عذاب می‌بینیم اگر نعمتی از نعمتهای دنیا از ما گرفته شود، با اینکه حسن انتخاب داریم. این همان جهنمی است که می‌گوئیم «ان منکم الا واردها»، همه شما باید درش وارد شوید، استثنا هم ندارد. اگر شما می‌خواهی که وارد بهشت شوی، از جهنم می‌گذرد، مسیر بهشت از وسط آتش جهنم را می‌شود. «ان الجنة مئت بالمکاره» بهشت پیچیده شده در سختی‌ها و مصیبت‌ها و مکرها و آنچه خوشایند نیست. اگر می‌خواهی به آن خوبی‌ها و زیبایی‌ها برسی و به جایی برسی که همه چیز مطابق با میل شما باشد و خیلی هم خوش می‌گذرد، باید از این جاهایی که خوش نمی‌گذرد رد شوی. «مرارة الدنيا حلوة الآخرة» سختی‌های دنیا موجب حلاوت آخرت می‌شود. این روایات در صدد بیان بهشت و جهنم دوم هستند که مربوط به ماقبل شفاعت است. گفتند شما که الان در جهنمی، حواست جمع باشد که از این جهنم بیرون بیایی، به داد خودت برسی. بعد از شفاعت چه می‌شود؟ آنجا خدا خودش بزرگ است و ائمه و اولیاء خدا هستند و دستگیری می‌کنند و تمام کسانی که حسن انتخاب دارند، اولیاء خدا را انتخاب کردند، با شفاعت وارد در آن بهشت می‌شوند. آنجا جای نگرانی نیست. آن چیزی که باید موجب به فکر بودن شود، مسأله بهشت و جهنم از دنیا تا قبل از شفاعت است. اگر می‌خواهی وارد این بهشت شوی باید سختی بکشی. امکان ندارد کسی سختی نکشده وارد بهشت شود. به دلیل قسمت دوم روایت که گفته «حلاوة الدنيا حرارة الآخرة» خوش گذرانی در دنیا؟ به خوشگذرانی دنیایی توجه کنید، والا اگر در دنیا خوش گذرانی آخرتی داشته باشی، آن آخرت است. باید تاوان آن را یک موقعی پس بدهی، یا در بیماری‌ها، یا هنگام موت، یا بعد از موت، در عالم برزخ، همین طور یکی یکی برسد به مرحله شفاعت. پس «حلاوة الدنيا حرارة الآخرة». این آخرت، آخرت به معنای دوم است، نه به معنای بعد شفاعت، بلکه مثل شفاعت، پس ما به دنبال تعریف کدام بهشت هستیم و کدام جهنم؟ هر دو بهشت و جهنم را معنا کردیم. بهشت اول که بعد از شفاعت است، تابع محض خواست و انتخاب ماست. بهشت معنی شد، راه وصولش معنا شد، شما باید انتخاب درست و بهشت را داشته باشی، بهشتی هستی. اما معنای دوم بهشت چیست؟ در دنیا چه کنیم، هنگام موت و بعد از آن چه کنیم؟ شب اول قبر، فشار قبر، عالم برزخ ... را چه کنیم؟ تا برسد به قیامت. تا جایی که می‌گویند اگر فلان گناه را مرتکب شوی بوی بهشت در قیامت از ۵۰ هزار سال به مشام آنها نمی‌رسد، اینقدر دورند اینها، صحبت ۵۰ هزار سال است، اینها چه کنند؟ نقل کردند در روایتی که حضرت امیر (ع) از قبرستان عبور می‌کردند به اتفاق پیامبر که به قبری رسیدند، حضرت به این صاحب قبر فرمودند از قبر بیرون بیا، قبر شکافته شد و صاحب قبر بیرون آمد، ازش سوال کردند که چه مدت است که مردی؟ روی قبرش معلوم بود که چندین سال از مرگش گذشته، او به صورت جوان از قبر بیرون آمد و گفت یا رسول الله من نیم ساعته که مردم. حضرت فرمودند که توی این نیم ساعت چه کردی؟ گفت من از آن موقع که وارد قبر شدم فرشته‌ای بالای سرم آمد، من او را دیدم به قدری محزوب او شدم و علاقه مند او شد که به سمت او حرکت کردم، گردنبندی گردن او بود، دست انداختم گردنبند را بگیرم، پاره شد. من از آن موقع دارم دانه‌های گردن بند را جمع می‌کنم که بیاندازم گردنش. سالها بوده که مرده بود!! شده نیم ساعت و غرق در لذت بوده؛ حضرت عبور کردند به یک قبر دیگر، صدا کردند قبر شکافته شد و آتش از قبر زبانه کشید، تاریخ روی قبر به تازگی بود، ازش پرسیدند چه زمانی است که فوت کردی؟ آنقدر زمان طولانی گفته بود که من هر چه عذاب می‌کشم نمی‌دانم چرا تمام نمی‌شود و زمان نمی‌گذرد!! خود ما هم در دنیا از این اتفاقات برایمان می‌افتد. گاهی زمان طولانی برایمان خیلی سریع می‌گذرد. این چه زمانی است؟ این اصلاً زمان نیست و خارج از زمان است. انسان موجودی است که اگر بعد درون و باطنی‌اش رو و آشکار شود، خارج از زمان است، منتهی بستگی دارد که در عذاب باشد یا لذت. گاهی بالعکس زمان کوتاهی برایمان خیلی طولانی است، مخصوصاً زمانی که چشم انتظارند، مثلاً پشت در اتاق عمل یکی از عزیزانت، چه قدر دیر می‌گذرد و طولانی می‌شود. نوع دانشجوها وقتی درس می‌خوانند می‌گویند چرا تمام نمی‌شود؟ تازه وارد دانشگاه شدی!! از بس در درس و مدرسه فشار می‌آورند!! مدرسه هم همین‌طور. دائم دنبال تعطیلی هستند، می‌گویند همه‌اش باید برویم مدرسه!! مسأله مهم همه‌ما که همه انبیاء آمدند که آن را حل کنند، از حالا است تا قبل از شفاعت، اینکه الان چه کار کنیم و بعدش و ... زمان مرگ و برزخ و جواب نکیر و منکر و ... جوابی که اینجا داریم، این است که، در حقیقت سؤال اصلی ما این بوده، که چه کنیم که از الان راحت باشیم یا لااقل به سمت راحتی حرکت کنیم؟! همه دلبستگی ما به دنیا است. این پاسخ، پاسخ به همین سوال است؛ دلبستگی چه مشکلی ایجاد می‌کند؟ این مشکل را ایجاد می‌کند که خودمان را، خود حقیقی و واقعی‌مان را با مرکب و شکم و شهوت و ... خلط می‌کنیم. این مرکب ما، وسیله و ابزاری در اختیار ما است که تبدیل می‌شود به هدف. هدف و وسیله جایشان عوض و خلط می‌شود. به جای اینکه از وسیله به عنوان وسیله استفاده کنیم، وسیله را به عنوان هدف قرار می‌دهیم و دنبال اصلاح و تأمین و رسیدگی

به وسیله تلاش می‌کنیم، یک عمر تلاش می‌کنیم، در شدائد و سختی‌ها به خود می‌آئیم و متوجه می‌شویم که ما تا الان به خودمان نمی‌رسیدیم. بلکه وقتمان صرف شکم و شهوت و دنیا شده. اینکه می‌گوئیم وقت یعنی هم ما. به اسم خودمان هممان هدف غیر خودمان شده، فکر کردیم وقتی داریم غذا می‌خوریم، خودمان هستیم که غذا می‌خوریم در حالی که مرکمان غذا می‌خورده و خودمان کیف کردیم. خودت نخوردی بلکه مرکب خورده و خودت گرسنه ماندی و متوجه نشدی، نشدی تا یک مصیبت آمد یا نعمتی ازت گرفته شد، یک مرتبه متوجه می‌شوی هیچی نداری و دست خالی است. پس مشکل ما این است که الان همه چیز مطابق میل ما نیست. یا اینکه هست اما نمی‌ماند. الان امکاناتی داری که آیا تضمین هست که این امکانات بماند؟ چرا نه. پس من و شما در بهشت نیستیم و این جهنم است. اگر متوجه نمی‌شویم، به خاطر سرگرمی‌های عالم دنیا است. سرگرمیم و غفلت داریم و توجه نداریم و الا دنیا جهنم است. «الدنيا سجن المومن و جنة الکافی». دنیا زندان مومن است و برای کافر که خود را سرگرم می‌کند، می‌شود بهشت و الا حقیقت دنیا، همراه با هول و تکان و ترس و غم و اندوه است. «الدنيا جيفة» دنیا یک مردار گندیده و متعفن است، کسانی که شاهدشان باز باشد این بوی گند را متوجه می‌شوند و الا آنرا معطر می‌بینند. فلذا عطر را باید بر جانت بزنی نه بر لباس. نه اینکه به لباس زن، بدون که آن عطری که به لباس می‌زنی غیر آن عطری است که به جانت می‌زنی. غافل نشو. غفلت باعث می‌شود یکباره زیر پایت خالی شود. حواست باشد پایت را جای محکمی بگذارد که زیر پایت خالی نشود. «ألا بذكر الله تطمئن القلوب» یعنی چه؟ یاد خدا یعنی چه؟ چه جوری اثر می‌گذارد؟ شک را بر جان زن بر تن نمال، مشک چه بود، نام پاک ذوالجلال، نام خدا را بر جانت بزنی که می‌شود مشک و عطر. عطر بدنت را با عطر خونت قاطی نکن. گاهی بدنت معطر است اما خودت بوی گند می‌دهی و متوجه هم نیستی، اولیاء خدا متوجه می‌شوند. استاد ما حاج آقا مرتضی تهرانی (حفظه الله) می‌فرمودند که اواخر عمر آیت الله بهاءالدینی، قبل آن عده ای نزد ایشان بودند برای عیادت. البته ایشان به صورت خصوصی این را به اطرافیان‌شان گفته بوده که ایشان وقتی نشی حرارت دارند و داغند. معروف است که ایشان چشم باطن داشت و می‌دید که آتش از وجود اینها زبانه می‌کشد. بله گفتند که فلانی آمده، فرمودند همه بیرون و بگوئید ایشان بیاید و می‌گوید که بنشین روی این صندلی و سپس می‌فرمایند پدر شما استاد من بود و همه می‌گفتند چرا ایشان را انتخاب کردی؟! فلانی از این بهتر هم هست در حوزه ما. گفته بودند می‌خواهم از کسی درس بگیرم که دهانش پاک باشد. یعنی مسواک زده باشد؟! همه علما و بزرگان مسواک می‌زنند و تمیزند. این پاکی دهان چیست که یکی تشخیص می‌دهد و یکی نمی‌دهد؟ مگر فرقی می‌کند که حقایق و معارف از دهان چه کسی خارج شود؟؟ بالاخره می‌خواهیم علوم را بگیریم، مگر فرقی می‌کند از چه کسی؟ ما می‌گوئیم فرقی ندارد اما اگر آن چشمی که باید، باز شود می‌بینی که وقتی حرف می‌زند آتش می‌فرستد به دل و قلب شما، اما دیگری سخن می‌گوید نسیم خنک می‌وزد. ما اینها را استشمام نمی‌کنیم، نه شامه ما کار می‌کند، نه بینایی و شنوایی. البته آنهایی که در این مسیر هستند می‌گویند اول از قوه بویایی مشروع می‌شود و اول بوی نجاست باطنی به مشام می‌رسد و کم کم شنوایی و بعد بینایی. صداهایی که دیگران نمی‌شنوند، می‌شنود و ... کسی از طلاب علوم دینی نقل می‌کند که من رفتم مسجد جامع دماوند، نیمه شب برای نماز شب وارد مسجد که شدم، دیدم صداهایی می‌آید، زمزمه‌هایی توی فضای مسجد پیچیده، خوب گوش کردم دیدم دارد ذکر می‌گوید، با دقت بیشتری گوش کردم دیدم می‌گوید «سُبْحَ قُدُوسَ رَبَّنَا وَ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ». دیدم این صداها از در و دیوار دارد بیرون می‌آید. یک مقداری بیشتر جلو رفتم در شبستان مسجد، دیدم کسی در محراب آیت دیدم آیت الله بروجردی است و دارد نماز شب می‌خواند و در نمازش این ذکر را می‌خواند و در و دیوار مسجد دارد با او همراهی می‌کند؛ ما باشیم چیزی متوجه نمی‌شویم اما او گوشش باز شد و ذکر در و دیوار را شنید. گاهی چشمش باز می‌شود، راجب باز شدن چشم هم خاطره ای دارم از مرحوم حاج محمد نیک بین که ایشان خودش در مجلسی نقل کرد که، من در سن جوانی داشتم از میدان قیاسی می‌رفتم سمت میدان خراسان، در مسیر یک وقت متوجه شدم که آدمهایی را که می‌بینم، قیافه‌های انسان ندارند و چهره‌ها برگشته و چیزی دیگری هستند، می‌گویند ترسیدم و سرم را پایین انداختم و شروع کردم به دویدن، سرم را که بالا کردم هیچ کس قیافه انسان ندارد و غیرعادی است فکر کردم که الان بروم خانه، نکند مثلاً مادرم بیاید دم در، ببینم او هم همین شکلی است. نگران شدم و شروع کردم دویدن تا میدان خراسان، یک وقت دیدم یک قیافه سالم و آدمیزاد آمد، دویدم سمتش، دیدم مرحوم آقا سید جواد سره‌ای است (روضه خوان)، بهش گفتم دستم به دامن من اینطوری شدم، می‌ترسم بروم خانه‌ام. او گفت درست می‌شود. یک آلاسگاهی بود، صدایش زد که بیاید و یک آلاسگا داد به من. من هم که یک گاز به این آلاسگا زدم و رفت داخل شکمم، دیدم زمان و زمین درست شد. پرسیدم چه شد که خوب شدم، گفت علت اینکه این وضعیت برایت پیدا شده این بود که یک لقمه حلال از گلویت پایین رفته بود و من با این آلاسگا اثر این لقمه حلال را خنثی کردم. گاهی ما همدیگر را نگاه می‌کنیم فکر می‌کنیم که داریم همدیگر را نگاه می‌کنیم؛ این صورت ماست و غیر سیرت ماست.

«چشم دل باز کن که جان بینی» آنچه نادیدنی است آن بینی

البته مرحوم نیک بین کرامات دیگری هم داشت که در بیداری اگر تصمیم می‌گرفت که چیزی را بفهمد و بداند، دعا‌های مخصوصی می‌خواند و در خواب ائمه را می‌دید و سؤال می‌پرسید و کارهایی که مردم داشتند و حوائج مردم را با خواب و نحوه

خاص خوال برایشان انجام می داد. مثلاً کسی چیزی گم کرده بود برایش پیدا می کرد در خواب، ذوق شعری هم داشت. یک سیرت داریم و یک صورت، ما به صورت هم نگاه می کنیم. حالا به صورت همدیگه نگاه کنیم عیبی ندارد، به صورت خودمان نگاه نکنیم، به سیرت خودمان نگاه کنیم ببینیم شبیهه چه حیوانی هستیم و چه رذیله ای در درونمان داریم. ببین چه خلق زشتی داری. شهوترانی، خوکی، نفهمی، خری، البته گاهی جمع بین حیواناتی یک نفری اما باغ وحش هستی. کسی که خودش را نمی شناسد، یکی از رفقا نقل می کرد که یکی رفته بود حرم امام رضا (ع) و آنجا به حضرت متوسل شده بود که مرا به خودم معرفی کن، می خواهم به خودشناسی برسم. به من معلوم کن که من کی ام، چی ام، باطنم چیست؟ چه قدر خوب است انسان از این قبیل خواسته ها داشته باشد. برخی از این می ترسند که خودشان را بشناسند. یکی از معاریفی که شما هم می شناسید، ایشان به بعضی از شاگردانش دستورالعمل داده بودند که وقتی می روید پیش برخی از بزرگان مرتب توی دلتان صلوات بفرستید!! گفته بودند چرا؟ گفته بود چون اینها باطن شما را می بینند و می فهمند که چه شکلی هستی. صلوات که می فرستی باطنت را مخفی می کنی و وجه خوبی پیدا می کنی؛ و معطر و خوشبو می شوی. من به اینها عرض کردم که اتفاقاً اینکار را نکنید، هر وقت خواستید بروید پیش ولی ای از اولیاء خدا، خودت را قایم نکن و به او بگو به من نگاهی کن و بگو که من چی ام، کی ام. آنها هم از اولیاء خدا؟! خودت را قایم کنی که چه شود؟! که نفهمد که خری؟ اگر بفهمد چه می شود؟ کاری می کند که آدم شوی، چهار تا کلمه حرف حساب و موعظه و نصیحت می گوید که آدم شوی. این شد دستورالعمل؟! ایشان می گفتند که من از آنها امام رضا (ع) را خواستم که مرا به خود معرفی کند. همانطور که داشتیم در رواقها راه می رفتیم یک موقع خاله ام را دیدم، سریع دویدم جلو و زدم پشتش که خاله خاله، یک وقت دیدم غریبه است و برگشت به من گفت، خیلی خری!! من فکری کردن و او دوباره برگشت و گفت واقعاً خری و رفت. من به خودم آدم و دیدم که من از شما خواسته بودم مرا به من معرفی کن و چه طور شد که این اتفاق افتاد و او خاطر جمع گفت که واقعاً خری!!؟ خاطر جمع شد که جوابی است که از آقا شنیدم. حالا وقتی انسان می فهمد، به فکر می افتد. تمام حرفها سر همین است که به فکر بیفتی که راهش چیست و به کجا باید برسیم و چه باید بکنیم. ما دلبستگی هایی داریم. این دلبستگی ها موجب شده که ما در عذاب و فشاریم. این یعنی چه؟ دلبستگی یعنی چه / یعنی قلب ما (جسمانی)؟ قطع علاقه کنیم یعنی رگهای آن را قطع کنیم؟ یعنی چکار کنیم؟ اجمال جواب اینکه باید به ایمان برسیم. همه مشکل در نبود ایمان است. مشکل در نخواستن نیست. ان شاء الله همه ما تا الان با این بحثها می دانیم که خود ما چه موجودی هستیم و در مرحله داشتن خودمان را با مرکبمان خلط نمی کنیم. فهمیدیم که موجود مختاری هستیم و فطرت ما خدا را می خواهد، مشکل اینجاست که این دانسته های ما بر قلب ما نرسیده. به قلب ما برسد یعنی چه؟ ایمانی نشده، باور نکردیم. اینها الفاظی است که زیاد بکار می برند و زیاد شنیدید. تا اینجا هنوز، هنر نکردیم و یک بحث کاربردی ارائه ندادیم که ایمان و باور چیست؟ و چه فرقی با عقل دارد، چه فرقی با علم و دانستن دارد؟ اگر کسی می داند و علمش هم یقینی و قطعی است، هیچ احتمال خلاف هم نمی دهد، این هم باور و اعتقاد دارد، اینکه می گوئیم ایمان و باور ندارد یعنی چه؟ این باور کجای ماست؟ قبول دارد ولی باور ندارد. چه مکانیزی دارد که این باور بیاید. باور مربوط به کدام قسمت وجود ماست؟

ان شاء الله بحث جلسه آینده

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین